

۱۴ قصه ۱۴ معصوم- امام رضا علیه السلام

اعتبار سند: اولویت ۱

تطبیق نقل با سند: اولویت ۲

هدیه پیامبر

عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ۱۷ ۲ باب ما جاء فی أم الرضا علی بن موسی الرضا ع و اسمها

حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مِيثَمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا اشْتَرَتْ الْحَمِيدَةُ أُمَّ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أُمَّ الرِّضَا عَ نَجْمَةً ذَكَرَتْ حَمِيدَةُ أَنَّهَا رَأَتْ فِي الْمَنَامِ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لَهَا يَا حَمِيدَةُ هَبِي نَجْمَةً لِابْنِكَ مُوسَى فَإِنَّهُ سَيُولَدُ لَهُ مِنْهَا خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ فَوَهَبْتُهَا لَهُ فَلَمَّا وَلَدَتْ لَهُ الرِّضَا عَ سَمَّاهَا الطَّاهِرَةَ وَكَانَتْ لَهَا أَسْمَاءٌ مِنْهَا نَجْمَةٌ وَارَوَى وَسَكَنُ وَسَمَانُ [سَمَانَةُ] وَتُكْتَمُ وَهُوَ آخِرُ أَسْمَائِهَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ مِيثَمٍ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ أُمِّي تَقُولُ كَانَتْ نَجْمَةٌ بَكْرًا لَمَّا اشْتَرَتْهَا حَمِيدَةُ.

علی بن میثم از پدرش روایت کرده که گفته چون حمیده مادر موسی بن جعفر (ع) مادر حضرت رضا (ع) نجمه را خرید حمیده گفت: رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که بمن فرموده ای حمیده ببخش نجمه را بفرزندت موسی (ع) پس بزودی متولد شود از برای موسی (ع) از نجمه بهترین اهل زمین پس حمیده نجمه را بموسی (ع) بخشید پس چون حضرت رضا (ع) از برای آن جناب متولد شد اسم نجمه را تغییر داده و طاهره نامید و از برای آن مخدره اسماء بسیار بود چه او را نجمه و اروی و سکن و سمانه و تکتم گفتندی و تکتم آخر نامهای او بود و علی بن میثم گوید که از پدرم شنیدم که می گفت:

از مادرم شنیدم که او میگفت که چون حمیده نجمه را ابتیاع نمود باکره بود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ۲۰ ۳ باب فی ذکر مولد الرضا علی بن موسی ع

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِثْمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ أُمِّي تَقُولُ سَمِعْتُ نَجْمَةَ أُمِّ الرِّضَا ع تَقُولُ لَمَّا حَمَلْتُ بِإِبْنِي عَلِيٍّ^١ لَمْ أَشْعُرْ بِثِقَلِ الْحَمْلِ وَ كُنْتُ أَسْمَعُ فِي مَنَامِي تَسْبِيحًا وَ تَهْلِيلًا وَ تَمْجِيدًا^٢ مِنْ بَطْنِي فَيُفْزِعُنِي ذَلِكَ وَ يَهْوِلُنِي فَإِذَا انْتَبَهْتُ لَمْ أَسْمَعْ شَيْئًا فَلَمَّا وَضَعْتُهُ وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَأَضْعَا يَدَيْهِ^٣ عَلَى الْأَرْضِ رَافِعًا رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ يُحَرِّكُ شَفْتَيْهِ^٤ كَأَنَّهُ يَتَكَلَّمُ فَدَخَلَ إِلَى أَبِيهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ فَقَالَ لِي هَنِيئًا لَكَ يَا نَجْمَةَ كَرَامَةِ رَبِّكَ فَنَاولْتَهُ^٥ إِيَّاهُ فِي خَرْقَةٍ بَيْضَاءَ فَاذَنْ فِي أُذُنِهِ الْأَيْمَنِ^٦ وَ أَقَامَ فِي الْأَيْسَرِ^٧ وَ دَعَا بِمَاءِ الْفُرَاتِ فَحَنَكَهُ بِهِ ثُمَّ رَدَّهُ إِلَى فَقَالَ خُذِيهِ فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ اللَّهِ تَعَالَى فِي أَرْضِهِ.

علی بن میثم از پدرش روایت کرده است که گفت:

از مادرم شنیدم که میگفت از نجمه مادر حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود چون من حامله شدم به پسر خود علی سنگینی حمل خود را نمیفهمیدم و در خواب که بودم از شکم خود صدای تسبیح و تهلیل و تمجید میشنیدم و این صدا مرا بفرع در می آورد و هولناک میشدم پس چون بیدار شده گوش فرا میداشتم چیزی نه می شنیدم تا اینکه وقت وضع حمل من شد آن جناب بر زمین واقع شد در حالی که دو دست خود را بروی زمین نهاده بود و سر خود را رو بآسمان بلند کرده بود و حرکت میداد دو لب خود را گویا تکلم میکرد پس داخل شد بر من پدر بزرگوارش موسی بن جعفر (ع) و فرمود بمن که ای نجمه گوارا باد از برای تو کرامت پروردگار تو پس من آن طفل را در خرقه سفیدی پیچیده بدست آن حضرت دادم پس در گوش راست او اذان گفت: و در گوش چپش اقامه و آب فرات خواست پس آن آب را در کام او ریخت و آن طفل را رد کرد بمن و فرمود او را بگیر که این است بقیه الله در زمین او.

در کنار پدر

١ . و في بعض النسخ العتيقة زيادة و هي: «الرضا عليه السلام».

٢ . خ ل «تحميدا».

٣ . خ ل «يده».

٤ . بالشهادتين و الإقرار بالائمة عليهم السلام.

٥ . ناولته فتناول: اعطيته فاخذه.

٦ . خ ل «اليمنى».

٧ . خ ل «اليسرى».

عیون أخبار الرضا عليه السلام / ج ۱ / ۳۲ / ۴ باب نص أبي الحسن موسى بن جعفر ع على ابنه الرضا على بن موسى بن جعفر ع بالإمامة و الوصية ص : ۲۰

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع وَ عَلَى عِ ابْنِهِ فِي حَجَرِهِ وَ هُوَ يَقْبَلُهُ وَ يَمِصُّ لِسَانَهُ وَ يَضَعُهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَ يَضُمُّهُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مَا أَطْيَبَ رِيحَكَ وَ أَطْهَرَ خُلُقَكَ وَ أَبْيَنَ فَضْلَكَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ وَقَعَ فِي قَلْبِي لِهَذَا الْعِلَامِ مِنَ الْمَوَدَّةِ مَا لَمْ يَقَعْ لِأَحَدٍ إِلَّا لَكَ فَقَالَ لِي يَا مُفَضَّلُ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْ أَبِي ع ذَرِيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ قُلْتُ هُوَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِكَ قَالَ نَعَمْ مِنْ أَطَاعَهُ رَشِدٌ وَ مَنْ عَصَاهُ كُفْرٌ.

از مفضل بن عمر مرویست که گفت بر موسی بن جعفر (ع) داخل شدم من در وقتی که علی (ع) فرزند وی و در کنارش بود و او را می بوسید و زبان او را می مکید و او را بر شانه خود می گذاشت و او را به خود می چسباند و میفرمود پدر و مادرم به فدای تو باد چقدر خوشبو و پاکیزه است بوی تو و چقدر پاک و طاهر است خلقت تو و چقدر ظاهر است فضل تو می گوید من عرض کردم فدای وجودت از این طفل محبتی در قلب من قرار گرفت که از برای هیچ کسی واقع نشده بود مگر از برای تو فرمود به من ای مفضل این نسبت به من به منزله من است نسبت به پدر من ما ذریه هستیم که بعضی از بعضی دیگریم و پروردگار به این مطلب شنوا و داناست مفضل گوید که من عرض کردم که این صاحب امر است بعد از شما فرمود بلی هر کس اطاعت کند او را نجات یابد و هر که از او تخلف ورزد کافر شود.

سفر

ثُمَّ مَلَكَ عَبْدُ اللَّهِ الْمَأْمُونُ عَشْرِينَ سَنَةً وَ ثَلَاثَةً وَ عَشْرِينَ يَوْمًا فَأَخَذَ الْبَيْعَةَ فِي مُلْكِهِ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع بِعَهْدِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ غَيْرِ رِضَاهُ وَ ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ هَدَدَهُ^۸ بِالْقَتْلِ وَ أَلَحَّ عَلَيْهِ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى فِي كُلِّهَا يَأْبَى عَلَيْهِ حَتَّى أَشْرَفَ مِنْ تَأْيِيهِ عَلَى^۹ الْهَلَاكِ فَقَالَ ع اللَّهُمَّ إِنَّكَ قَدْ نَهَيْتَنِي عَنِ الْإِلْقَاءِ بِيَدِي إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ قَدْ أَكْرَهْتَ وَ اضْطَرَّرْتُ كَمَا أَشْرَفْتُ مِنْ قَبْلِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَأْمُونِ عَلَى الْقَتْلِ مَتَى لَمْ أَقْبَلْ وَلَايَةَ عَهْدِهِ^{۱۰} وَ قَدْ أَكْرَهْتَ وَ اضْطَرَّرْتُ كَمَا اضْطَرَّ يُونُسُ وَ دَانِيَالُ ع إِذْ قَبِلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَلَايَةَ مَنْ طَاغِيَةٌ زَمَانِهِ اللَّهُمَّ لَا عَهْدَ إِلَّا عَهْدَكَ وَ لَا وَلَايَةَ لِي إِلَّا مِنْ قَبْلِكَ فَوَقَفَنِي لِإِقَامَةِ دِينِكَ وَ إِحْيَاءِ سُنَّةِ^{۱۱} نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ ص فَإِنَّكَ أَنْتَ الْمَوْلَى وَ أَنْتَ النَّصِيرُ^{۱۲} وَ نِعْمَ الْمَوْلَى أَنْتَ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ ثُمَّ قَبِلَ ع وَلَايَةَ الْعَهْدِ مِنَ الْمَأْمُونِ وَ هُوَ بَاكٍ

^۸ . خ ل « أَنْ يَهْدَدَهُ ».

^۹ . خ ل « إِلَى ».

^{۱۰} . العهد اليمين و هو الذي كان الخلفاء يأخذونه من الناس عند البيعة على الطاعة لهم فولى العهد هو الذي يأخذون له العهد.

^{۱۱} . خ ل « سُنَّتِكَ ».

^{۱۲} . خ ل « أَنْتَ الْمَوْلَى وَ النَّصِيرُ ».

حَزِينٌ عَلَى أَنْ لَا يُؤَلِّيَ أَحَدًا وَلَا يُعْزِلَ أَحَدًا وَلَا يُغَيِّرَ رِسْمًا وَلَا سُنَّةً وَأَنْ يَكُونَ فِي الْأَمْرِ مُشِيرًا مِنْ بَعِيدٍ فَأَخَذَ الْمَأْمُونُ لَهُ الْبَيْعَةَ عَلَى النَّاسِ الْخَاصِ^{۱۳} مِنْهُمْ وَالْعَامِّ

مأمون

سپس عبد الله مأمون ۲۰ سال و ۲۳ روز پادشاهی کرد، و در این مدت بود که حضرت رضا علیه السلام را بدون رضایت ایشان و بعد از تهدید آن حضرت به قتل، ولیعهد قرار داد. مأمون برای این کار، بارها و بارها به حضرت اصرار کرد ولی ایشان در هر بار امتناع می فرمودند تا اینکه بالأخره حضرت خود را در خطر مرگ دیدند، و دعا کردند

«اللَّهُمَّ أَنْكَ قَدْ نَهَيْتَنِي ..»

(تا آخر دعای متن) که ترجمه آن چنین است:

«بار خدایا، تو مرا از اینکه خود را با دست خویش به هلاکت اندازم، نهی فرموده‌ای، او مرا مجبور کرده است بگونه‌ای که اگر ولایت عهدی او را نپذیریم در خطر کشته شدن قرار گیرم، من نیز همان گونه که یوسف و دانیال علیهما السلام مجبور شدند تا ولایت و حکومت را از ظالم زمان خود قبول نمایند، (به این کار) مجبور شده‌ام، خداوند، حکومتی نیست جز حکومت تو، و من ولایتی ندارم جز آنچه از طرف تو به من اعطا شود. مرا در اقامه دین و احیاء سنت پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله موفق فرما. زیرا توئی مولی و یاور من، و چه خوب مولی و یآوری هستی!».

سپس حضرت رضا علیه السلام با گریه و حزن و اندوه ولایت عهدی را از مأمون قبول کردند مشروط بر این که کسی را عزل و نصب نکنند، هیچ آداب و رسوم و سنتی را تغییر ندهند و فقط دورادور کارها را نظارت نموده و اظهار نظر فرمایند.

مأمون نیز از همه مردم - چه خواص و نزدیکان و چه مردم عادی - برای حضرت رضا علیه السلام بیعت گرفت.

مثل پیامبر

بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۴۹ ۳۵ باب ۳ معجزاته و غرائب شأنه صلوات الله علیه ص : ۲۹

^{۱۳} . خ ل «الخاصة».

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

عَنْ أَبِي حَبِيبٍ النَّبَاجِيِّ^{۱۴} أَنَّهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى فِي الْمَنَامِ وَقَدْ وَافَى النَّبَاجَ وَنَزَلَ بِهَا فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي يَنْزِلُهُ الْحَاجُّ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَكَأَنِّي مَضَيْتُ إِلَيْهِ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَوَجَدْتُ عِنْدَهُ طَبَقًا مِنْ خُوصٍ نَخْلٍ الْمَدِينَةِ فِيهِ تَمْرٌ صِيْحَانِي فَكَانَهُ قَبْضٌ قَبْضَةً مِنْ ذَلِكَ التَّمْرِ فَنَاولَنِي فَعَدَدْتُهُ فَكَانَ ثَمَانِي عَشْرَةَ تَمْرَةً فَتَاولْتُ أَنِّي أَعِيشُ بِعَدَدِ كُلِّ تَمْرَةٍ سَنَةً فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ عَشْرِينَ يَوْمًا كُنْتُ فِي أَرْضٍ بَيْنَ يَدَيَّ تَعْمَرُ لِلزَّرْعَةِ حَتَّى جَاءَنِي مَنْ أَخْبَرَنِي بِقُدُومِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع مِنَ الْمَدِينَةِ وَنُزُولِهِ ذَلِكَ الْمَسْجِدَ وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَسْعَوْنَ إِلَيْهِ فَمَضَيْتُ نَحْوَهُ فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كُنْتُ رَأَيْتُ فِيهِ النَّبِيَّ صَلَّى وَتَحْتَهُ حَصِيرٌ مِثْلُ مَا كَانَ تَحْتَهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ طَبَقٌ خُوصٍ فِيهِ تَمْرٌ صِيْحَانِي فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ السَّلَامَ عَلَيَّ وَاسْتَدْنَانِي فَنَاولَنِي قَبْضَةً مِنْ ذَلِكَ التَّمْرِ فَعَدَدْتُهُ فَإِذَا عَدَدُهُ مِثْلُ ذَلِكَ الْعَدَدِ الَّذِي نَاولَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى فَقُلْتُ لَهُ زِدْنِي مِنْهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَوْ زَادَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى لَزِدْنَاكَ^{۱۵}.

: ابی حبیب نباجی گفت: در خواب پیغمبر اکرم را دیدم که به نباج آمد و وارد همان مسجدی شد که حاجیان هر سال در آن مسجد وارد میشوند من در خواب خدمت ایشان رفتم سلام کرده ایستادم در مقابل ایشان طبقی از خوشه های خرمای معروف بصیحانی مدینه بود.

پیغمبر اکرم دست دراز کرده یک مشت خرما بمن داد گرفته شمردم هجده عدد خرما بود با خود تعبیر کردم بتعداد هر خرما یک سال زنده خواهم بود.

بیست روز گذشت در مزرعه ای که داشتم مشغول کار بودم یک نفر آمده خبر آورد که حضرت رضا علیه السلام در مدینه آمده و در همان مسجد وارد شده است دیدم مردم با عجله به آن طرف میروند منم رفتم دیدم امام در همان جایی که پیغمبر نشسته بود نشسته است زیر آن جناب حصیری فرش است همان طور که در خواب پیغمبر را روی حصیر دیدم. مقابل حضرت رضا نیز طبق خرمائی از نوع صیحانی قرار داشت سلام کردم جواب مرا داد و مرا نزدیک خود خواست یک مشت خرما بمن داد شمردم مطابق با همان تعدادی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمن داده بود عرض کردم بیشتر لطف فرمائید یا بن رسول الله! فرمود اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر داده بود بیشتر میدادم.

درخت آرزو

^{۱۴} النباج يتقدم النون على الباء ككتاب قرية في البادية.

^{۱۵} عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۲۱۰.

عیون أخبار الرضا عليه السلام ج ۲ ۱۳۳ باب دخول الرضا ع بنيسابور و ذكر الدار التي نزلها و المحلة
 حَدَّثَنَا أَبُو وَاسِعٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ سَمِعْتُ جَدَّتِي خَدِيجَةَ بِنْتَ حَمْدَانَ بْنِ بَسْنَدَةَ قَالَتْ لَمَّا دَخَلَ الرِّضَا
 عَ بَنِيْسَابُورَ نَزَلَ مَحَلَّةَ الْغُرَبِيِّ نَاحِيَةً تُعْرَفُ بِلِشَابَادَ فِي دَارِ جَدِّي بَسْنَدَةَ وَ إِنَّمَا سَمِيَ بَسْنَدَةَ لِأَنَّ الرِّضَا عَ ارْتَضَاهُ مِنْ بَيْنِ النَّاسِ وَ
 بَسْنَدَةَ إِنَّمَا هِيَ كَلِمَةٌ فَارِسِيَّةٌ مَعْنَاهَا مَرْضَى فَلَمَّا نَزَلَ عَ دَارَنَا زَرَعَ لَوْزَةً فِي جَانِبٍ مِنْ جَوَانِبِ الدَّارِ فَنَبَتَتْ وَ صَارَتْ شَجَرَةً وَ
 أَثْمَرَتْ فِي سَنَةِ فَعَلِمَ النَّاسُ بِذَلِكَ فَكَانُوا يَسْتَشْفُونَ بِلَوْزِ تِلْكَ الشَّجَرَةِ فَمَنْ أَصَابَتْهُ عِلَّةٌ تَبَرَّكَ بِالتَّنَاوُلِ مِنْ ذَلِكَ اللَّوْزِ مُسْتَشْفِئًا
 فَعُوفِي بِهِ وَ مَنْ أَصَابَهُ رَمَدٌ جَعَلَ ذَلِكَ اللَّوْزَ عَلَى عَيْنَيْهِ فَعُوفِيَ وَ كَانَتْ الْحَامِلُ إِذَا عَسَرَ عَلَيْهَا وَلَادَتْهَا تَنَاولَتْ مِنْ ذَلِكَ اللَّوْزِ
 فَتَخَفُ عَلَيْهَا الْوِلَادَةُ وَ تَضَعُ مِنْ سَاعَتِهَا وَ كَانَ إِذَا أَخَذَ دَابَّةً مِنَ الدَّوَابِّ الْقَوْلَنْجِ أَخَذَ مِنْ قُضْبَانِ تِلْكَ الشَّجَرَةِ فَأَمَرَ عَلَى بَطْنِهَا
 فَتَعَاثَى وَ يَذْهَبُ عَنْهَا رِيحُ الْقَوْلَنْجِ بِبِرْكَةِ الرِّضَا عَ

از ابو واسع محمد بن احمد بن محمد بن اسحق نیشابوری مرویست که گفت از جدهام خدیجه بنت عمران ابن پسند شنیدم که
 گفت چون حضرت رضا (ع) داخل نیشابور شد در محله غر فرود آمد در محله که معروف به لاشاباذ است و در خانه جد من
 پسند وارد شد و او را پسند گویند بدین سبب که حضرت رضا (ع) از میان مردم او را پسندید و پسند کلمه ای است فارسی
 و معنای آن در عربی مرضی است پس چون آن بزرگوار در خانه ما فرود آمد در طرفی از اطراف خانه بادامی کشت و آن
 بادام روئید و درختی شد و در مدت یک سال بادام آورد مردم از این واقعه اطلاع یافتند و می آمدند و به بادام این درخت
 استسفا میکردند و کسی که او را دردی میرسید من باب تبرک بقصد استسفا از این بادام تناول میکرد عافیت می یافت و کسی
 که او را درد چشمی میرسید این بادام را بر روی چشم خود میگذاشت عافیت می یافت و زن حامله که زائیدن او دشوار میشد
 از این بادام تناول مینمود زائیدن بر او آسان میشد و در آن ساعت وضع حمل او میشد و چون حیوانی از حیوانات را قولنج
 میگرفت از شاخه های این درخت میگرفتند و بر شکم آن میکشیدند عافیت می یافت و باد قولنج او ببرکت حضرت رضا (ع)
 بر طرف میشد.

سفره غذا

الکافی (ط - الإسلامية) ج ۱ ۴۸۹ باب مولد أبي الحسن الرضا ع ص : ۴۸۶

لَمَّا انْقَضَى أَمْرُ الْمَخْلُوعِ^{۱۶} وَ اسْتَوَى الْأَمْرُ لِلْمَأْمُونِ كَتَبَ إِلَى الرِّضَا عَ يَسْتَقْدِمُهُ إِلَى خُرَاسَانَ فَاعْتَلَّ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عَ بِعِلَلٍ فَلَمْ
 يَزَلِ الْمَأْمُونُ يُكَاتِبُهُ فِي ذَلِكَ حَتَّى عَلِمَ أَنَّهُ لَا مَحِيصَ لَهُ وَ أَنَّهُ لَا يَكْفُ عَنْهُ فَخَرَجَ عَ وَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَ سَبْعُ سِنِينَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ
 الْمَأْمُونُ لَا تَأْخُذْ عَلَى طَرِيقِ الْجَبَلِ وَ قُمْ وَ خُذْ عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ وَ الْأَهْوَازِ وَ فَارِسَ حَتَّى وَافِيَ مَرَوْ فَعَرَضَ عَلَيْهِ الْمَأْمُونُ أَنْ

^{۱۶} أُرِيدَ بِالْمَخْلُوعِ، أَخُو الْمَأْمُونِ فَانْه خَلْعٌ عَنِ الْخِلَافَةِ (فی).

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

يَتَقَلَّدُ الْأَمْرَ وَالْخِلَافَةَ فَأَبَى أَبُو الْحَسَنِ ع قَالَ فَوَلَايَةُ الْعَهْدِ فَقَالَ عَلَى شُرُوطٍ أَسْأَلُكُمَا قَالَ الْمَأْمُونُ لَهُ سَلْ مَا شِئْتَ فَكَتَبَ الرِّضَاعَ إِنِّي دَاخِلٌ فِي وَلَايَةِ الْعَهْدِ عَلَى أَنْ لَا أَمُرَ وَلَا أَنْهَى وَلَا أَقْضِيَ وَلَا أُوَلِّي وَلَا أَعْزِلَ وَلَا أُغَيِّرَ شَيْئًا مِمَّا هُوَ قَائِمٌ وَتُعْغِيئِي مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فَأَجَابَهُ الْمَأْمُونُ إِلَى ذَلِكَ كُلِّهِ قَالَ فَحَدَّثَنِي يَاسِرٌ قَالَ فَلَمَّا حَضَرَ الْعِيدُ بَعَثَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرِّضَاعِ يَسْأَلُهُ أَنْ يَرْكَبَ وَ يَحْضُرَ الْعِيدَ وَ يُصَلِّيَ وَ يَخْطُبَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ الرِّضَاعَ قَدْ عَلِمْتَ مَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ مِنَ الشُّرُوطِ فِي دُخُولِ هَذَا الْأَمْرِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ إِنَّمَا أُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ تَظْمَنَ قُلُوبُ النَّاسِ وَ يَعْرِفُوا فَضْلَكَ فَلَمْ يَزَلْ عِيرَادُهُ الْكَلَامَ فِي ذَلِكَ فَالْحَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَعْفَيْتَنِي مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ وَ إِنْ لَمْ تُعْغِي خَرَجْتُ كَمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ الْمَأْمُونُ أَخْرِجْ كَيْفَ شِئْتَ وَ أَمَرَ الْمَأْمُونُ الْقَوَادِ وَ النَّاسَ أَنْ يُبَكِّرُوا^{١٧} إِلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ

[illegible]

یاسر خادم و ریان بن صلت گویند: چون کار خلیفه معزول (امین پسر هارون) درگذشت و امر خلافت برای مأمون مستقر شد، نامه‌ئی بامام رضا علیه السلام نوشت و آن حضرت را بخراسان طلبید، امام رضا علیه السلام بعللی تمسک می‌فرمود و عذر میخواست، مأمون پیوسته بآن حضرت نامه مینوشت تا آن حضرت دانست که چاره‌ئی ندارد و او دست بردار نیست، لذا از مدینه بیرون شد و ابو جعفر امام نهم علیه السلام هفت ساله بود. مأمون بحضرت نوشت: راه کوهستان و قم را در پیش نگیر، بلکه از راه بصره و اهواز و فارس بیا (شاید مقصودش این بود که آن حضرت از راهی بیاید که شیعیانش کمتر باشند و از ناراحتی امام آگاه نشوند) تا آنکه بمر و رسید.

مأمون بحضرت عرضه داشت که امر خلافت را بعهده گیرد، ولی امام رضا علیه السلام خودداری فرمود:

^{١٧} في بعض النسخ [أن يركبوا].

^{١٨} عصا ذات حديدة في أسفلها.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

مأمون گفت: پس باید ولایت عهدی را بپذیری، امام فرمود: میپذیرم با شروطی که از تو میخواهم، مأمون گفت: هر چه خواهی بخواه، امام رضا علیه السلام نوشت:

«من در امر ولایت عهدی وارد میشوم، بشرط آنکه امر و نهی نکنم و فتوی و حکم ندهم و نصب و عزل ننمایم و هیچ امری را که با برجاست دگرگونش نسازم و از همه این امور مرا معاف داری» مأمون همه آن شروط را پذیرفت.

یاسر خادم گوید: چون عید (قربان) فرا رسید مأمون بسوی امام رضا علیه السلام کس فرستاد و درخواست کرد، آن حضرت برای عید حاضر شود و نماز گزارد و خطبه بخواند. امام رضا علیه السلام پیغام داد شروطی را که میان من و تو در پذیرفتن امر ولایت عهدی بود، خودت میدانی، (بنا بر این بود که من از این گونه امور معاف باشم) مأمون پیغام داد که من میخواهم با این عمل دل مردم آرامش یابد و فضیلت شما را بشناسند، سپس بارها آن حضرت باو جواب رد میداد و او پافشاری میکرد تا آنکه حضرت فرمود: یا امیر المؤمنین! اگر مرا از این امر معاف داری، خوشتر دارم و اگر معاف نکنی، همچنان که پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام (برای نماز عید) بیرون میشدند، بیرون میشوم، مأمون گفت: هر گونه خواهی بیرون شو، و دستور داد سرداران و تمام مردم صبح زود در خانه امام رضا علیه السلام حاضر باشند.

یاسر خادم گوید: مردان و زنان و کودکان در میان راه و پشت بامها بر سر راه امام رضا علیه السلام نشستند، و سرداران و لشکریان در خانه آن حضرت گرد آمدند، چون خورشید طلوع کرد، امام علیه السلام غسل نمود و عمامه سفیدی که از پنبه بود، بسر گذارد، یک سرش را روی سینه و سر دیگر را میانه دو شانه انداخت و دامن بکمر زد و بهمه پیروانش دستور داد چنان کنند.

مثل سلیمان

فَمِنْهَا مَا خَصَّهُ اللَّهُ بِهِ وَ يَشْهَدُ لَهُ بِعُلُوِّ قَدْرِهِ وَ سُمُوِّ شَأْنِهِ وَ هُوَ أَنَّهُ لَمَّا جَعَلَهُ الْخَلِيفَةُ الْمَأْمُونُ وَلِيَّ عَهْدِهِ وَ أَقَامَهُ خَلِيفَةً مِنْ بَعْدِهِ وَ كَانَ فِي حَاشِيَةِ الْمَأْمُونِ أَنَسُ كَرَهُوا ذَلِكَ وَ خَافُوا خُرُوجَ الْخُلَافَةِ عَنْ بَنِي الْعَبَّاسِ وَ عَوَدَهَا إِلَى بَنِي فَاطِمَةَ عَلَى الْجَمِيعِ السَّلَامُ فَحَصَلَ عَنْدهُمْ مِنَ الرِّضَا نُفُورٌ وَ كَانَ عَادَةُ الرِّضَا عَ إِذَا جَاءَ إِلَى دَارِ الْمَأْمُونِ لِيَدْخُلَ عَلَيْهِ يُبَادِرُ مِنَ الدَّهْلِيزِ مِنَ الْحَاشِيَةِ إِلَى السَّلَامِ عَلَيْهِ وَ رَفَعَ السِّتْرَ بَيْنَ يَدَيْهِ لِيَدْخُلَ.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

فَلَمَّا حَصَلَتْ لَهُمُ النَّفَرَةُ عَنْهُ تَوَاصَوْا فِيمَا بَيْنَهُمْ وَقَالُوا إِذَا جَاءَ لِيَدْخُلَ عَلَى الْخَلِيفَةِ أَعْرِضُوا عَنْهُ وَلَا تَرْفَعُوا السِّتْرَ لَهُ فَاتَّفَقُوا عَلَى ذَلِكَ فَبَيْنَمَا هُمْ قُعُودٌ إِذْ جَاءَ الرِّضَاعُ عَلَى عَادَتِهِ فَلَمْ يَمْلِكُوا أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَلَّمُوا عَلَيْهِ وَرَفَعُوا السِّتْرَ عَلَى عَادَتِهِمْ فَلَمَّا دَخَلَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ كَوْنَهُمْ مَا وَقَفُوا عَلَى مَا اتَّفَقُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا النَّوْبَةُ الْآتِيَةُ إِذَا جَاءَ لَا نَرْفَعُهُ لَهُ.

فَلَمَّا كَانَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ جَاءَ فَقَامُوا وَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَوَقَفُوا وَلَمْ يَبْتَدِرُوا إِلَى رَفْعِ السِّتْرِ فَأَرْسَلَ اللَّهُ رِيحًا شَدِيدَةً دَخَلَتْ فِي السِّتْرِ فَرَفَعَتْهُ أَكْثَرَ مِمَّا كَانُوا يَرْفَعُونَهُ فَدَخَلَ فَسَكَنَتْ الرِّيحُ فَعَادَ إِلَى مَا كَانَ فَلَمَّا خَرَجَ عَادَتِ الرِّيحُ وَدَخَلَتْ فِي السِّتْرِ فَرَفَعَتْهُ حَتَّى خَرَجَ ثُمَّ سَكَنَتْ فَعَادَ السِّتْرُ فَلَمَّا ذَهَبَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَقَالُوا هَلْ رَأَيْتُمْ قَالُوا نَعَمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ يَا قَوْمُ هَذَا رَجُلٌ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مَنَزِلَةٌ وَلِلَّهِ بِهِ عِنَايَةٌ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّكُمْ لَمَّا لَمْ تَرْفَعُوا لَهُ السِّتْرَ أَرْسَلَ اللَّهُ الرِّيحَ وَسَخَرَهَا لَهُ لِرَفْعِ السِّتْرِ كَمَا سَخَرَهَا لِسُلَيْمَانَ فَارْجِعُوا إِلَى خِدْمَتِهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ فَعَادُوا إِلَى مَا كَانُوا عَلَيْهِ وَزَادَتْ عَقِيدَتُهُمْ فِيهِ.

ون خلیفه مأمون آن حضرت را ولی عهد خود گردانید که بعد از او خلیفه باشد، و بعضی بودند در حاشیه مأمون که نمیخواستند این را، و ترسیدند که ملک و خلافت بیرون رود از دار مأمون وقتی که آن حضرت بر مأمون داخل میشد مبادرت میکردند کسانی که در دهلیز بودند بسلام بر او، و بر میداشتند پرده را از پیش او تا به اندرون میفرمود.

چون ایشان را نفرت حاصل شد از این معنی وصیت کردند در میان خود که هر گاه که آن حضرت بیاید که داخل شود بر خلیفه اعراض کنند از او و برندارند پرده را از برای وی، اتفاق کردند بر این پس نشسته بودند که ناگاه امام رضا (ع) فرمود بر عادت خود، ایشان مالک نشدند نفسهای خود را که سلام نکنند بر آن حضرت و بر عادت خود پرده برداشتند، چون آن حضرت به اندرون فرمود بعضی بر بعضی زبان ملامت گشودند بر آنچه وقوف یافته بودند که بر آن اتفاق کنند، گفتند: نوبت آینده چون بیاید پرده برداریم.

پس چون در آن روز آن حضرت آمد برخاستند و سلام کردند بر او و لیکن مبادرت نمودند به برداشتن پرده، پس حق سبحانه و تعالی باد تندی فرستاد که درآمد به اندرون پرده و برداشت بیشتر از آنکه ایشان برمیداشتند، پس چون آن حضرت به اندرون فرمود باد ساکن شد، پس پرده عود کرد بآنچه بود، پس چون بیرون میفرمود باد عود کرده درآمد در پرده و برداشت تا آن حضرت بیرون فرمود بعد از آن ساکن شد و پرده عود کرد بحال خود.

پس چون او بیرون فرمود روی آوردند بعضی از ایشان بر بعضی و گفتند: آیا دیدید؟ گفتند:

بلی؛ پس گفتند بعضی مر بعضی دیگر را که: ای قوم این مرد را نزد حق تعالی منزلت تمام است، و حق جل و علا را با وی عنایت مالا کلام؛ ندیدید که شما چون پرده را برداشتید حق سبحانه و تعالی باد را فرستاد و مسخر او ساخت از برای رفع

ستر همچنان که از برای سلیمان (ع) مسخر کرده بود، بازگردید بخدمت وی که آن بهتر است از برای شما، پس بازگشتند بخدمت وی و عقیده ایشان در باره آن حضرت زیاده شد.

دعای باران

عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى ع لَمَّا جَعَلَهُ الْمَأْمُونُ وَلِيَّ عَهْدِهِ احْتَبَسَ الْمَطَرُ فَجَعَلَ بَعْضُ حَاشِيَةِ الْمَأْمُونِ وَ الْمُتَعَصِّبِينَ عَلَى الرِّضَا يَقُولُونَ أَنْظِرُوا لَمَّا جَاءَنَا عَلِيٌّ بْنُ مُوسَى ع وَ صَارَ وَلِيَّ عَهْدِنَا فَحَبَسَ اللَّهُ عَنَّا الْمَطَرُ وَ اتَّصَلَ ذَلِكَ بِالْمَأْمُونِ فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ فَقَالَ لِلرِّضَا عَدِ احْتَبَسَ الْمَطَرُ فَلَوْ دَعَوْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُمْطِرَ النَّاسَ فَقَالَ الرِّضَا ع نَعَمْ قَالَ فَتَمَتَّى تَفْعَلُ ذَلِكَ وَ كَانَ ذَلِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ قَالَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَتَانِي الْبَارِحَةَ فِي مَنَامِي وَ مَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ع وَ قَالَ يَا بُنَيَّ أَنْتَظِرْ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ فَأَبْرِزْ إِلَى الصَّحْرَاءِ وَ اسْتَسْقِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيَسْقِيهِمْ وَ أَخْبَرَهُمْ بِمَا يُرِيكَ اللَّهُ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ مِنْ حَالِهِمْ لِيَزِدَّادَ عِلْمَهُمْ بِفَضْلِكَ وَ مَكَانِكَ مِنْ رَبِّكَ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ غَدَا إِلَى الصَّحْرَاءِ وَ خَرَجَ الْخَلَائِقُ يَنْظُرُونَ فَصَعِدَ الْمَنِيرُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَتَنَّى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ يَا رَبِّ أَنْتَ عَظَّمْتَ حَقَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَتَوَسَّلُوا بِنَا كَمَا أَمَرْتَ وَ أَمَلُوا فَضْلَكَ وَ رَحْمَتَكَ وَ تَوَقَّعُوا إِحْسَانَكَ وَ نِعْمَتَكَ فَاسْقِهِمْ سَقِيًّا نَافِعًا عَامًّا غَيْرَ رَائِتٍ^{١٩} وَ لَا ضَائِرٍ وَ لِيَكُنْ أِبْتِدَاءُ مَطَرِهِمْ بَعْدَ انْصِرَافِهِمْ مِنْ مَشْهَدِهِمْ هَذَا إِلَى مَنَازِلِهِمْ وَ مَقَارِهِمْ قَالَ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ نَسَجْتَ^{٢٠} الرِّيحُ فِي الْهَوَاءِ الْغَيُومَ وَ أَرْعَدْتَ وَ أَبْرَقْتَ وَ تَحَرَّكَ النَّاسُ كَأَنَّهُمْ يُرِيدُونَ التَّنَحِّيَ عَنِ الْمَطَرِ فَقَالَ الرِّضَا ع عَلَى رِسْلِكُمْ^{٢١} أَيُّهَا النَّاسُ فَلَيْسَ هَذَا الْغَيْمُ لَكُمْ إِنَّمَا هُوَ لِأَهْلِ بَلَدٍ كَذَا فَمَضَتْ السَّحَابَةُ وَ عَبَرَتْ ثُمَّ جَاءَتْ سَحَابَةٌ أُخْرَى تَشْتَمِلُ عَلَى رَعْدٍ وَ بَرْقٍ فَتَحَرَّكُوا فَقَالَ عَلَى رِسْلِكُمْ فَمَا هَذِهِ لَكُمْ إِنَّمَا هِيَ لِأَهْلِ بَلَدٍ كَذَا فَمَا زَالَتْ حَتَّى جَاءَتْ عَشْرُ سَحَابَةٍ وَ عَبَرَتْ وَ يَقُولُ عَلَى بْنُ مُوسَى الرِّضَا ع فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ عَلَى رِسْلِكُمْ لَيْسَتْ هَذِهِ لَكُمْ إِنَّمَا هِيَ لِأَهْلِ بَلَدٍ كَذَا ثُمَّ أَقْبَلَتْ سَحَابَةٌ حَادِيَّةٌ عَشْرُ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ هَذِهِ سَحَابَةٌ بَعَثَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكُمْ فَاشْكُرُوا اللَّهَ عَلَى تَفَضُّلِهِ عَلَيْكُمْ وَ قَوْمُوا إِلَى مَقَارِكُمْ وَ مَنَازِلِكُمْ فَإِنَّهَا مَسَامَةٌ [مُسَامَتَةٌ] لَكُمْ وَ لِرُءُوسِكُمْ مُمَسِّكَةٌ عَنْكُمْ إِلَى أَنْ تَدْخُلُوا إِلَى مَقَارِكُمْ ثُمَّ يَا تَيْبُكُمْ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَلِيقُ بِكَرَمِ اللَّهِ تَعَالَى وَ جَلَالِهِ وَ نَزَلَ عَلَى [مِنْ] الْمَنِيرِ وَ انْصَرَفَ النَّاسُ فَمَا زَالَتْ السَّحَابَةُ مُمَسِّكَةً إِلَى أَنْ قَرَّبُوا مِنْ مَنَازِلِهِمْ ثُمَّ جَاءَتْ بَوَابِلُ^{٢٢} الْمَطَرِ فَمِلَّتِ الْأَوْدِيَةُ وَ الْحِيَاضُ وَ الْغُدْرَانُ وَ الْفَلَوَاتُ فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُولُونَ هَنِيئًا لَوْلَدِ رَسُولِ اللَّهِ ص كَرَامَاتُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

^{١٩} . راث: غير بطي.

^{٢٠} . هكذا في أكثر النسخ و نسخة البحار، و لكن في بعض النسخ الخطية «تسحب» مكان «نسجت».

^{٢١} . الرسل بالكسر: التأني و الرفق.

^{٢٢} . الوابل: المطر الشديد.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

محمد بن علی مروی است که فرمود چون مأمون حضرت رضا (ع) را ولیعهد خود قرار داد باران آسمان حبس شد پس از این جهت بعضی حاشیه نشینان مجلس مأمون و دشمنان حضرت رضا (ع) میگفتند که نظر کنید به بینید که چون علی بن موسی (ع) آمد و ولیعهد ما شد خدا باران را از ما حبس کرد و این خبر بمأمون رسید و بر او گران آمد بحضرت رضا (ع) عرض کرد که باران از آسمان باز ایستاده است خدا را میخوانی و دعا میکنی که باران بباراند بر مردم حضرت رضا (ع) فرمود بلی عرض کرد چه زمان این عمل را انجام دهی و در آن وقت روز جمعه بود حضرت فرمود در روز دو شنبه چه رسول خدا (ص) در شب گذشته بخواب من آمد و امیر المؤمنین (ع) با او بود فرمود ای پسر من صبر کن تا روز دو شنبه و در آن روز با مردم بصحرا بشتابید و طلب باران کن بدرستی که حق تعالی باران بایشان عطا کند و مردم را خبر بده بآنچه حق تعالی بتو بنمایاند و مردم از حال خود آگاه نباشند تا اینکه علم مردم بفضل و مکان تو در نزد پروردگار تو زیاد شود پس چون که روز دوشنبه در آمد آن جناب در صبح آن روز روی بصحرا نهاد و خلایق بیرون آمدند و نظر میکردند آن جناب بر فراز منبر برآمد و حمد و ثنای الهی بجای آورد پس از آن گفت ای پروردگار من تو عظیم قرار دادی حق ما اهل بیت را و مردم بما متوسل شدند چنان که تو امر فرموده و آرزو دارند فضل و رحمت ترا و توقع دارند احسان و نعمت ترا پس سیراب کن ایشان را بارانی نافع که عموم داشته باشد یعنی در همه امکنه نازل شود بدون درنگ یعنی بکمال استعجال و بدون ضرر باشد و باید ابتداء باران بعد از مراجعت کردن ایشان باشد از محلی که حاضرند بمنزلها و مقرهای خود راوی گوید بحق آن کسی که محمد را براستی و درستی پیغمبری مبعوث گردانید که بیک مرتبه بادهای مختلفه وزیدن گرفت در هوای بی آب و تشنه و رعد و برق جستن کرد و مردم بیکدیگر برآمدند گویا میخواستند از باران فرار کنند حضرت رضا (ع) فرمود ایها الناس بر رفق و مدارات باشید و در مکان خود آسوده باشید که این ابراز برای شما نیست و جز این نیست ابراز برای اهل فلان شهر است و آن ابر بگذشت و عبور کرد پس از آن ابر دیگر آمد با رعد و برق مردم بهم برآمدند حضرت فرمود بر رفق و آسوده گی باشید این ابراز برای

شما نیست و جز این نیست که این ابراز برای اهل فلان شهر است و همچنین پیوسته ابر آمد تا اینکه ده ابر عبور کرد و آن بزرگوار علی بن موسی الرضا (ع) هر مرتبه میفرمود بر رفق و آسودگی باشید این ابراز برای شما نیست که این ابر از برای اهل فلان شهر است پس از آن ابر یازدهم پدیدار شد آن بزرگوار فرمود ایها الناس این ابر را خداوند از برای شما فرستاده است شکر کنید خدا را بر تفضل او بر شما و بروید در منزلها و مساکن خود که این ابر در سمت الرأس شما واقع شود و بالای سرهای شما بایستد و باران خود را از شما نگاهدارد تا اینکه داخل شوید در منازل خود پس خیر و خوبی بر شما فرود آید بقدری که لایق کرم و جلال خدا است و آن جناب از منبر فرود آمد و مردم مراجعت کردند پس از آن ابر باران خود را نگاهداشت تا اینکه مردم نزدیک شدند بخانه های خود پس از آن باران بسختی آمد که رودها و حوضها و گودالها و صحراهای آنها پر از آب شد پس از آن مردم میگفتند گوارا باد از برای فرزند رسول خدا کرامتهای خداوند

زهر و انگور

عیون أخبار الرضا عليه السلام / ج ۲ / ۲۴۳ / ۶۳ باب ما حدث به أبو الصلت الهروي عن ذكر وفاة الرضا ع أنه سم في عنب

..... ص : ۲۴۲

عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَاعِ إِذْ قَالَ لِي يَا أَبَا الصَّلْتِ ادْخُلْ هَذِهِ الْقُبَّةَ الَّتِي فِيهَا قَبْرُ هَارُونَ وَائْتِنِي بْتَرَابٍ مِنْ أَرْبَعَةِ جَوَانِبِهَا قَالَ فَمَضَيْتُ فَاتَيْتُ بِهِ فَلَمَّا مَثَلْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لِي نَاوِلْنِي هَذَا التُّرَابَ وَهُوَ مِنْ عِنْدِ الْبَابِ فَنَاوَلْتُهُ فَأَخَذَهُ وَشَمَّهُ ثُمَّ رَمَى بِهِ ثُمَّ قَالَ سِيحْفِرْ لِي هَاهُنَا فَتَظْهَرُ صَخْرَةٌ لَوْ جُمِعَ عَلَيْهَا كُلُّ مَعُولٍ بِخِرَاسَانَ لَمْ يَتَهَيَّأَ قَلْعُهَا ثُمَّ قَالَ فِي الَّذِي عِنْدَ الرَّجُلِ وَالَّذِي عِنْدَ الرَّأْسِ مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ نَاوِلْنِي هَذَا التُّرَابَ فَهُوَ مِنْ تُرْبَتِي ثُمَّ قَالَ سِيحْفِرْ لِي فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَتَأْمُرُهُمْ أَنْ يَحْفَرُوا لِي سَبْعَ مَرَاقِي إِلَى أَسْفَلٍ وَأَنْ يُشَقَّ لِي ضَرِيحَةٌ فَإِنْ أَبَوْا إِلَّا أَنْ يَلْحَدُوا فَتَأْمُرُهُمْ أَنْ يَجْعَلُوا اللَّحْدَ ذِرَاعَيْنِ وَشِبْرًا فَإِنَّ اللَّهَ سَيُوسِعُهُ مَا يَشَاءُ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَإِنَّكَ تَرَى عِنْدَ رَأْسِي نَدَاوَةً فَتَكَلِّمُ بِالْكَلَامِ الَّذِي أَعْلَمُكَ فَإِنَّهُ يَنْبَعُ الْمَاءُ حَتَّى يَمْتَلِئَ اللَّحْدُ وَتَرَى فِيهِ حَيْثَانًا صَغَارًا فَقُتْ لَهَا الْخُبْزُ الَّذِي أُعْطِيكَ فَإِنَّهَا تَلْتَقِطُهُ فَإِذَا لَمْ يَبْقَ مِنْهُ شَيْءٌ خَرَجَتْ مِنْهُ حُوْتَةٌ كَبِيرَةٌ فَالْتَقَطَتْ الْحَيْثَانِ الصَّغَارَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهَا شَيْءٌ ثُمَّ تَغَيَّبَ فَإِذَا غَابَتْ فَضَعَ يَدَكَ عَلَى الْمَاءِ ثُمَّ تَكَلَّمَ بِالْكَلَامِ الَّذِي أَعْلَمُكَ فَإِنَّهُ يَنْضُبُ الْمَاءُ لَا يَبْقَى مِنْهُ وَلَا تَفْعَلْ ذَلِكَ إِلَّا بِحَضْرَةِ الْمَأْمُونِ ثُمَّ قَالَ ع يَا أَبَا الصَّلْتِ غَدَا أُدْخِلُ عَلَى هَذَا الْفَاجِرِ فَإِنْ أَنَا خَرَجْتُ وَأَنَا مَكْشُوفُ الرَّأْسِ فَتَكَلَّمَ أَكَلِمَكَ وَإِنْ أَنَا خَرَجْتُ وَأَنَا مُعْطَى الرَّأْسِ فَلَا تُكَلِّمْنِي قَالَ أَبُو الصَّلْتِ فَلَمَّا أَصْبَحْنَا مِنَ الْغَدِ لَيْسَ ثِيَابُهُ وَجَلَسَ فَجَعَلَ فِي مِحْرَابِهِ يَنْتَظِرُ فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ غُلَامُ الْمَأْمُونِ فَقَالَ لَهُ أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَبِسَ نَعْلَهُ وَرِدَّاهُ وَقَامَ يَمْشِي وَأَنَا أَتْبَعُهُ حَتَّى دَخَلَ الْمَأْمُونُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ طَبَقٌ عَلَيْهِ عِنَبٌ وَأَطْبَاقٌ فَاكِهَةٌ وَبِيَدِهِ عُنُقُودٌ عِنَبٌ قَدْ أَكَلَ بَعْضُهُ وَبَقِيَ بَعْضُهُ فَلَمَّا أَبْصَرَ بِالرِّضَاعِ وَثَبَ إِلَيْهِ فَعَاتَقَهُ وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَأَجْلَسَهُ مَعَهُ ثُمَّ نَاوَلَهُ الْعُنُقُودَ وَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ عِنَبًا أَحْسَنَ مِنْ هَذَا فَقَالَ لَهُ الرِّضَاعُ رَبِّمَا كَانَ عِنَبًا حَسَنًا يَكُونُ مِنَ الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ كُلْ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ الرِّضَاعُ تُعْفِينِي مِنْهُ فَقَالَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ وَمَا يَمْنَعُكَ مِنْهُ لَعَلَّكَ تَتَهَمَّنَا بِشَيْءٍ فَتَتَاوَلَ الْعُنُقُودَ فَأَكَلَ مِنْهُ ثُمَّ نَاوَلَهُ فَأَكَلَ مِنْهُ الرِّضَاعُ ثَلَاثَ حَبَاتٍ ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَامَ فَقَالَ الْمَأْمُونُ إِلَى آيِنَ فَقَالَ إِلَى حَيْثُ وَجْهَتِنِي فَخَرَجَ عَ مُعْطَى الرَّأْسِ فَلَمْ أَكَلِمَهُ حَتَّى دَخَلَ الدَّارَ فَأَمَرَ أَنْ يُغْلَقَ الْبَابُ فُغْلِقَ ثُمَّ نَامَ عَ عَلَى فِرَاشِهِ وَمَكَثْتُ وَاقِفًا فِي صَحْنِ الدَّارِ مَهْمُومًا مَحْزُونًا فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَى شَابٌّ حَسَنُ الْوَجْهِ قَطَطُ الشَّعْرِ أَشْبَهَ النَّاسَ بِالرِّضَاعِ

از ابی صلت هروی مروی است که گفت وقتی حضور حضرت رضا (ع) ایستاده بودم بمن فرمود ای ابا صلت داخل شو در

این قبه که قبر هارون الرشید است و خاک چهار طرف آن قبه را برای من بیاور من بآن قبه رفته و خاک چهار جانب قبه را

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

پیش روی آن جناب آوردم بمن فرمود این خاکی که از نزدیک در بود پیش بیاور پس آن جناب گرفت و استشمام کرد و ریخت و فرمود که بزودی در اینجا از برای من حفر کنند و سنگ بزرگی پیدا شود که اگر جمیع تیشه‌داران خراسان جمع شوند قدرت کندن آن سنگ را ندارند پس از آن نسبت بخاکی که نزدیک پای و نزدیک سر بود مثل این سخن فرمود چون از خاک این سه جانب فارغ شد فرمود خاکی که از جانب دیگر است پیش آور که آن خاک از تربت من است پس از آن فرمود از برای من در این موضع حفر کنند و تو ایشان را امر کنی که بقدر هفت پله رو بیابین حفر کنند و وسط قبر را بشکافند و وسیع کنند و اگر از این عمل امتناع کنند و نخواستند از وسط وسیع کنند و از یکطرف قبر بشکافند که قبر وسیع نشود ایشان را امر میکنی که بقدر دو ذرع و یک وجب وسعت لحد باشد چه حقتعالی آنچه خواهد وسیع کند چون چنین کردند تو در نزد سر من تری و رطوبتی بینی باین کلامی که ترا تعلیم میکنم تکلم کن که آب جوشیدن گیرد بطوری که لحد پر از آب شود و ماهیان کوچک در آن آب خواهی دید این نانی که بتو عطا میکنم برای آنها ریزه میکنی آنها این نان را می‌بلعند تا چیزی باقی نماند سپس ماهی بزرگی از میان آب نمایان خواهد شد و تمام ماهیان کوچک را خواهد بلعید بعد از آن ماهی بزرگ ناپدید می‌شود دست خود را بر آب میگذاری و باین کلامی که تو را تعلیم میکنم تکلم میکنی که این کلام آب را فرو می‌نشاند و چیزی از آن باقی نماند و این عمل را انجام نمی‌دهی مگر با حضور مأمون سپس فرمود ای ابا صلت صبح فردا بر این فاجر داخل میشوم اگر بیرون آمدم و رداء بر سر کشیده‌ام با من تکلم مکن ابو الصلت گوید چون صبح روز فردا شد جامه‌های خود را پوشید و در محراب خود نشست و منتظر بود در آن حال غلام مأمون داخل شد و بآن حضرت عرض کرد امیر المؤمنین ترا خواسته است او را اجابت کن آن بزرگوار نعلین مبارک را پوشید و ردایش را بر دوش کرده بیرون آمد من در عقبش روان شدم تا اینکه بر مأمون داخل شد پیش روی مأمون طبقی از انگور و طبقهای دیگر از سایر میوه‌ها موجود بود مأمون خوشه انگوری در دست داشت که قسمتی از آن را خورده بود چون حضرت رضا (ع) را دید بیک مرتبه از جای خود حرکت کرد و دست در گردن آن جناب درآورد و میان دو چشم او را بوسید و او را در پهلوی خود نشانید و آن خوشه انگور را بآن جناب داد و عرض کرد یا ابن رسول الله انگوری بهتر از این انگور ندیدم ابو صلت گوید که حضرت رضا باو فرمود بسا هست که انگوری نیکو است و از بهشت است یعنی انگور نیکو در بهشت است و تو از آن محرومی مأمون عرض کرد از این انگور بخور حضرت فرمود مرا از خوردن آن عفو کن عرض کرد ناچار باید تناول کنی آیا چه چیزی را از خوردن این انگور منع میکند، شاید خیال بدی در حق من کرده باشی انگور را از آن جناب گرفت و کمی از آن را خورد و بعد از آن حضرت رضا (ع) انگور را از او گرفت و سه دانه از آن را خورد و انگور را بزمین انداخت و برخاست مأمون عرض کرد بکجا میروی فرمود آنجا که مرا فرستادی بیرون آمد در حالی که رداء مبارک را بر سر کشیده بود من با او تکلم نکردم تا اینکه بخانه خود داخل شد و امر کرد درها را بستند و در فراش خود خوابید من مغموم و مهموم در صحن خانه ایستاده بودم در این حال جوانی نیکو روی مجعد موی که شباهت تامی بحضرت رضا (ع) داشت داخل خانه شد

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت